

## بی‌کاری، فقر و روسپی‌گری

محمد قراگوزلو

دریغا که فقر

چه به آسانی

احتضار فضیلت است.

(احمد شاملو)

درآمد

متنی که می‌خوانید مقاله‌ئی پژوهشی و بهره‌مند از مبانی روش تحقیق نیست. حکایتی بر پایه‌ی اصول شناخته شده‌ی داستان‌نویسی نیز نیست. به متدولوژی علمی جامعه‌شناسی نیز متکی نیست. تلفیقی‌ست از مولفه‌های پیش‌گفته. تیغی بر دُم‌لی. گیرم این تیغ‌ها بارها بر این دُم‌ل فرو رفته و گند عفونت‌اش پس‌کوچه‌های شهر را نیز برداشته است. قصه‌ئی ناگفته نیست. یا دردی در خفا مانده. جراحی‌ست که با هزار زبان بیان شده. از قلم من نیز بشنوید که حامل سمفونی غم‌ناک زحمت‌کشان و ریتم دردمندان و ملودی نسل‌های خاکسترنشین شده است. ما نه سناریو سازیم. نه عربده‌کش مزدور مراکز امپریالیستی. نه تئورسین جسارت بخش گردنه‌بگیر بخش‌های بیمارستانی. و نه قهرمان جاده‌های غیر استاندارد کوهستانی. نق و نوق پیر زنان راوی افسانه‌های حسین‌کرد شبستری را به پیشیزی نمی‌گیریم. ما نویسنده‌ایم. و پیش از آن، خدمت‌گزار یک-لاقبای کارگران و زحمت‌کشانیم. نه امید واهی داریم و نه یاس فلسفی. آدمی با ضعف و قوت‌های مشهود، که دست کسی را نمی‌بوسد و از آزار دیگران تن و جان‌اش می‌لرزد و با حضور کارگران پیش‌رو به آرامش می‌رسد. ما نویسنده‌ی کارگران و زحمت‌کشانیم. نزدیک به سه دهه است که از مال و منال (menal به کُردی یعنی بچه، فرزندان) گذشته‌ایم. منتی در کار نیست. کار و زنده‌گی شفاف و علنی گواه آگاه زنده‌گی ماست. و اینک سال‌هاست با "چراغی در دست، چراغی در دل" به خانه‌ی فرودستان می‌رویم. ژست "کارگر پناهی" پیشکش نظاره‌گان منظره‌ی تلخ شهر پیر.

## 1. حکایتی واقعی

الف. خرداد 1355 بود به گمانم. یک سال زودتر از بقیه ی بچه ها دیپلم گرفته بودم. در فقدان 14 ساله ی پدر و غیاب سالهای طولانی مادر، خیلی زود قاتی سیاست شده بودم. از کُنچ کوچه های باریک و خیابان های تاریک جنوب تهران، پرت شده بودم وسط میدان جامعه. در انتظار کنکور و رشته ی جامعه-شناسی بی تابی می کردم. با بر و بچه های سلسبیل و چهار راه وثوق دار و دسته-ئی شده بودیم برای خودمان. پول تو جیبی من از باشگاه فوتبال قصر یخ و بعد کیان و هما در می آمد. که دفاع وسط بودم. و خوب زیر توپ می زدم! در امجدیه...! از سه سال قبل سردبیر هفته نامه ی دیواری کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان شده بودم. هر چه دستم می رسید می خواندم. تنها یا با بچه ها. مائوئیسم بی داد می کرد، آن زمان. کتاب سرخ مائو بود که مثل قند آب می شد. خرداد 55 بود احتمالاً. هفده سال ام بود. با سی چهل تومنی که حمید کمک کرد پول یک دوربین عکاسی ردیف شد. لوبیتل 2 روسی. اولین حلقه ی فیلم را در شیرپلا و توچال خراب کردیم و بعد که دست مان راه افتاد، راه افتادیم به طرف قلعه ی شهرنو. مویز نشده انگور شده بودیم. ادعای جامعه شناسی مان می شد. شهرنو جایی در جنوب غربی تهران. دروازه قزوین. نزدیک میدان اعدام. دلم لک زده بود برای یک روایت مصور از مشهورترین فاحشه خانه ی کشور. کفش و کلاه کردیم و رفتیم. با حمید و غلام. و دو حلقه فیلم.

ب. ساعت حدود ده صبح یکی از روزهای آخر خرداد. قلعه غلغله بود. سخت شلوغ. اولین تجربه ی من و غلام بود. اما حمید می گفت قبلاً دو سه بار آمده است. برای دیدن یا هم خوابه گی نیامده بود. نه پولش را داشت و نه اعتقادش را. شاید از سر کنجکاوی. نمی دانم. پس، حمید شد راه نمای ما. جایی را نشان می کرد، غلام زاغ سوژه را چوب می زد و من عکس می گرفتم. با چند روسپی ارتباط برقرار کردیم. پس از گرفتن عکس. همین که فهمیدند قصد گپ و گفت داریم پس زدند. چند تا فحش آبدار هم شنیدیم که تازه بود. آن هم برای ما که جزوه ی "اسرار مگو" [نوشته ی ابوالقاسم حالت یا مهدی سهیلی یا...؟] را حفظ بودیم. هنوز به انتهای خیابان اول قلعه نرسیده بودیم که دخترکی توجه من را جلب کرد. وسط خیابان. چادرش را انداخته بود روی شانه های نیمه برهنه اش و ران های عریانش در هر قدم، به نوبت و موزون پیدا می شد. نزدیکش شدم و با احتیاط سلام گفتم. نیم نگاهی انداخت و گفت: "سام" و به راه اش ادامه داد. عطر تندش در دماغ پیچید. نزدیکتر که شدم با کمی لکنت و خجلت و بریده، تقاضایم را گفتم. نه رغبتی. نه حال و حوصله ئی. و نه دل و دماغی برای حرف زدن. هیچ نداشت جز چهره ئی مضطرب و پریده رنگ. زیبا اما خسته و

پ. از سه حقله فیلم، حمید توانسته یک حلقه‌ی آن را نجات دهد. بقیه با دوربین نفله شده. دو هفته بعد موتور غلام را می‌گیرم و راهی قلعه می‌شوم. صبح اول وقت. گوشه‌ئی می‌ایستم تا بیاید. و می‌آید. نزدیک می‌شوم و با احترام تمام سلام می‌کنم. مثل سابق لاتی جواب نمی‌دهد. سلامی می‌گوید: "از رو نرفتی؟" بعد از کلی سماجت من، می‌خواهد بروم. و چهارشنبه (به گمانم یا چند روز دیگر یادم نیست)، ساعت 2 میدان منیریه باشم. ت. با کمی تاخیر می‌آید. بدون چادر. ناهار نخورده است. من نیز. می‌گوید مهمان من. باری نتیجه‌ی چند ساعت صحبت ما - که شرح آن محتاج مجال دیگریست - می‌شود این که:

نام اصلی‌اش شهلا رضوی‌ست. متولد 1335. اهواز. شغل پدر کارگر شرکت نفت. هشت خواهر و دو برادر. در 16 ساله‌گی شوهرش داده‌اند تا یک نان خور کمتر شود. یک سال بعد طلاق گرفته و به تهران گریخته. نزد خاله‌اش و بعد در دام فردی افتاده که قول خواننده‌گی و هنرپیشه‌گی به او داده و حالا قوادش است. اسمال دادا. اسم طرف را با ترس می‌برد. می‌گوید حتا از فکر فرار می‌ترسد. خانه‌ئی در خیابان لشکر برایش گرفته. و کلی درد دل دیگر. می‌نویسم. اجازه می‌گیرم و یادداشت بر می‌دارم. گوشه‌ئی از این نوشته‌ها بر حسب اتفاق چند سال پیش در خانه‌ی رفیقی پیدا شد. به همراه این چند عکس. شرح صحبت‌هایش بماند. نشانی خانه‌اش را با احتیاط می‌دهد و خطر اسمال دادا را با لرز و رعشه به یادم می‌آورد. دو سه بار دیگر می‌بینمش. هر بار افسرده‌تر و پژمرده‌تر شده است. و بعد گرفتاری‌های سیاسی و جدا شدن از متن جامعه ارتباط ما را به طور کلی می‌بُرد.

ث. برای روسپی شدن و "کار" در قلعه‌ی شهرنو [اشتغال از نوع شاهنشاهی و تمدن بزرگ]، بوروکراسی پیچیده‌ئی در کار نیست. چهار قطعه عکس. شناسنامه.

برخلاف نوشته‌ی سایت‌های "مدرسه‌ی فمینیستی" و سایت [www.womeniniran.net](http://www.womeniniran.net) (مقاله‌ی روسپی‌گری در ایران - شیوا زرآبادی) پلیس شهربانی مستقر در شهرنو - که در جاهای مختلف قلعه می‌چرخید - نه فقط از ورود جوانان کم سن و سال جلوگیری نمی‌کرد. بلکه خود یک پا مشتری دائم، مجانی و شریک قوادان بود و بر پخش مواد مخدر نیز نظارت می‌کرد. (عکس‌های ضمیمه - همه تصاویر متعلق به صاحب این قلم است).

ج. دو ماه پس از انقلاب 57 (اواخر اسفند) به سراغ شهلا رفتم. هنوز قلعه‌ی پیر پا برجا بود. کسی نمی‌شناختش. یا این گونه وانمود می‌کردند. پس از اصرار و انکار سرانجام یکی از واسطه‌ها گفت، شهلا کله‌ش بوی قرمه‌سبزی می‌داد. چند بار فرار کرده بود. اون هم از دست کی؟ اسمال دادا. رفته بود اهواز سراغش. تا این که یه روز تریاک زیادی خورده بود و نفت ریخته بود و خودش رو سوزنده بود... جزغاله شده بود طفلی. همان جا خراب شده بودم. و ناگهان شاملو به خاطرم خطور کرده بود که:

«در برابر کدامین حادثه

آیا

انسان را

دیده‌ئی

با عرق شرم

بر جبین‌اش؟» (احمد شاملو، 1382، ص: 605)

عرق شرم نه جبین، که وجودم را به سیلاب برده بود.

## 2. سی‌وچهار سال بعد

سی‌و دو سال از انقلاب بهمن 57 سپری شده است. انقلاب شد که بساط کثیف فقر و فحشا و بی‌کاری و بی‌خانمانی و کاخ‌نشینی و فاصله‌ی طبقاتی و بورژوازی ملی! و کمپرادور و سگ زنجیره‌ئی امپریالیسم و غارت و گرسنه‌گی و کار کودکان و وو

«اینک مسوولین وزارت بهداشت برای کنترل وضعیت ایدز بر سر یک چهار راهی قرار دارند. **سامان‌دهی وضعیت روسپیان** مستلزم به رسمیت شناخته شدن آنها توسط مسوولین است که این امر خود **تبعات** قانونی روانی و اجتماعی فراوانی خواهد داشت. به گزارش فرارو وزیر بهداشت درمان و آموزش پزشکی [دولت دهم] در جمع معاونان بهداشتی دانشگاه‌های علوم پزشکی سراسر کشور سخنانی گفته که در نوع خود **بی‌سابقه و مهم** هستند. مرضیه وحید دستجردی در خصوص مساله ایدز در کشور اظهار داشته است: "زمانی نگران انتقال ویروس ایدز از طریق خون بودیم، اما در حال حاضر **مسائل جنسی** نگرانی ما را در این زمینه تشکیل می‌دهد. چرا که یک **SEX WORKER** (روسپی) می‌تواند در سال 5 تا 10 نفر را به ویروس ایدز مبتلا کند و متأسفانه این گروه در **سراسر کشور پراکنده‌اند**." ([www.fararu.com](http://www.fararu.com)). {تاکیدها از من است.}

(در افزوده: آیا ممکن است با وجود این اعتراف روشن خانم وزیر؛ رئیس دولت در جلسه‌ئی - حالا سازمان ملل یا هر جای دیگری - منکر وجود روسپی و رواج مهار نشده‌ی روسپی‌گری در ایران شود؟)

سایت فرارو در گزارش دیگری به تاریخ 12 اسفند 1388، تحت عنوان "روسپی‌گری زیر ذره‌بین - روسپیان در ایران چگونه‌اند؟" کد مطلب 42618، به رونق و **تقلیل سن روسپی‌گری** اشاره می‌کند و می‌نویسد:

«اظهارنظر درباره‌ی میزان رواج روسپی‌گری در ایران و شکل‌های بروز این پدیده، با توجه با **حساسیت‌های** حول این محور، بررسی این پدیده‌ی پنهان اجتماعی را نیز سخت‌تر می‌کند. شاید بتوان گفت آخرین آمار و بررسی پژوهشی درباره‌ی میزان رواج این مساله در تیرماه 1388 منتشر شد. در آن مقطع سید کاظم رسولزاده‌ی طباطبائی - مدیر گروه روان‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس - گفت: "در دهه‌ی 60 و 70 سن روسپی‌گری بالای 30 سال بود. **اما اکنون سن روسپی‌گری از 15 سال به بالا رسیده است**." یکی از کامنت‌گذاران هوشمند ذیل این گزارش - مقاله‌ی پرخواننده نوشته است: "حضرات محترم! فقر فرهنگی و اقتصادی در هر جامعه‌ئی محصول **انباشت سرمایه** است. فقر در هر جامعه‌ئی محصول تقسیم ناعادلانه‌ی ثروت، الیگارش‌ی تکنوکراتیسم و رشد بوروکراسی است."

(پیشین - تاکیدها از من است)

همچنین درباره‌ی عوامل و سن روسپی‌گری در ایران بنگرید به مقاله‌ئی طولانی در این نشانی:

<http://www.Iranian.com/mam/2007-44>

تحت عنوان "روسپی‌گری و قاچاق انسان" نوشته‌ی فروزان جهرمی. در گزارشی دیگر پیرامون **تقلیل سن روسپی‌گری و افزایش آن در تهران** به نقل از کارشناس ارشد جامعه‌شناسی و عضو کارگروه زنان و دختران آسیب دیده در ایران گفته شده سن روسپی‌گری در ایران به **13 سال** کاهش یافته است و یازده درصد روسپیان تهران با **اطلاع همسران‌شان** دست به این کار می‌زنند. در این گزارش از **فقر** به عنوان عامل اصلی روسپی‌گری یاد شده است.

<http://www.peiknet.net/08-august1/news.asp?n:30856>

### فقر

هر انسان شریفی که تا کلاس دوم اکابر درس خوانده باشد به درست می‌داند که فقر از عوامل مهم انواع بزه‌کاری‌های اجتماعی، از جمله روسپی‌گری‌ست. سایت آفتاب - متعلق به حسن روحانی رئیس مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت - طی گزارشی به نقل از روزنامه‌ی مردم سالاری می‌نویسد: «ایران دومین کشور دارنده‌ی ذخائر گاز و نفت در جهان است و طبق گزارش بانک جهانی با سرانه‌ی درآمد ناخالص ملی 3540 دلار بیست‌و‌چهارمین قدرت اقتصادی جهان در سال 2010 است. اما به دلیل سیاست‌گذاری‌های ناکارآمد [؟]، **فقر، بی‌کاری، اعتیاد، نابرابری، تصادفات راننده‌گی، کم‌سوادگی، طلاق و جرائم قضائی** زنده‌گی مردم را بی‌کیفیت [؟] کرده است. مردم از ناراحتی‌های روحی و روانی رنج می‌برند. به طوری که طبق گزارش انجمن روان‌شناسی **حدود 21 درصد مردم ایران به بیماری‌های روانی مبتلا هستند. فقر و بی‌کاری** به عنوان مادر مشکلات بوده... در حال حاضر (1389/2/26) بیش از **3 میلیون کودک محروم از تحصیل و 1/5 میلیون نفر کودک کار** به دلیل **فقر** وجود دارند. سوء‌تغذیه و...»

<http://www.afTab.IR/articles/economy...>

(تمام تاکیدها از من است. علامت [؟] نیز از من است)

در مورد رابطه‌ی فقر و روسپی‌گری بنگرید به:

- سرگذشت واقعی سارا دختری که از فقر به روسپی‌گری تن داده است:

[www.sara - sx.PersianBlog.IR](http://www.sara - sx.PersianBlog.IR)

نیز به دو فایل تصویری ذیل در ارتباط با فقر و روسپی‌گری:

[www.youtube.com/wacx?y=QJOYYZDIOXE](http://www.youtube.com/wacx?y=QJOYYZDIOXE)

[www.youtube.com/watch?v=2MXSNKGDYWS](http://www.youtube.com/watch?v=2MXSNKGDYWS)

همچنین درباره‌ی سرگذشت ناتاشا - ملکه‌ی زیبائی نیکاراگوئه - که به دلیل فقر به روسپی گری تن داده است. بنگرید به:

[www.uzakvol.blogspot.com/2008/02/blog-post-3359.html/](http://www.uzakvol.blogspot.com/2008/02/blog-post-3359.html/)

منبع اصلی این وبلاگ - که حاوی چند تصویر از ناتاشاست - روزنامه‌ی حریت ترکیه است که گزارش را به نقل از "گاردین" آورده:

[www.milliyet.com.tr/content/galeri/yeni/goster.asp](http://www.milliyet.com.tr/content/galeri/yeni/goster.asp)

در کشوری که چهل میلیون انسان زیر خط فقر مطلق و نسبی زنده‌گی می‌کنند (آمار عادل آذر رئیس مرکز آمار ایران) رواج روسپی‌گری نباید چندان شگفت‌ناک باشد. پدیده‌ئی علنی که هر شهروند پیاده یا سواره‌ئی با نیم ساعت خیابان‌گردی مصادیق فراوان آن را خواهد دید!

### بی‌کاری = فقر

دعوا بر سر آمار واقعی نرخ بی‌کاری در ایران هرگز به جایی نخواهد رسید. در تاریخ 6 / شهریور 1389 دهقان‌کیا، عضو هیات مدیره‌ی کانون شوراهای عالی کار استان تهران از موارد ذیل خبر داد:

- افزایش 40 درصدی اخراج حجم کارگران از واحدهای تولیدی.
- ورشکسته‌گی بیش از 90 درصد از واحدهای تولیدی واگذار شده به بخش خصوصی.
- واردات سالانه 5 تا 6 میلیارد دلار کالای قاچاق به کشور از اسکله‌ها و ورودی‌های نامرئی.
- به ازای ورود یک میلیارد دلار کالای قاچاق دستکم 25 هزار کارگر بی‌کار می‌شوند.

(در افزوده: کسانی خود را به سفاهت زده و مخالفت ما با واردات، رکود تورمی و به تبع آن بی‌کارسازی گسترده‌ی کارگران را به حساب دفاع از بورژوازی داخلی؟ ملی! نوشته‌اند. بالاخره آدمی که حرفی برای گفتن نداشته باشد باید هم به پارازیت افکنی انگلی تقیل یابد)

- اکثریت قاطع کارگران کشور به صورت قراردادی کار می‌کنند و تعداد کارگران رسمی کمتر از 25 درصد است.
- اخراج کارگران در 4 ماهه‌ی ابتدای سال جاری (1389) نسبت به مدت مشابه در سال گذشته دستکم دو برابر شده است.

- آمار رسمی از نرخ 16 درصدی بی‌کاری و 3/5 میلیون نفر بی‌کار سخن می‌گوید. (در افزوده: خبرگزاری ایلنا روز سه‌شنبه 9 شهریور 1389 نوشت: اگر نسبت 41 درصدی جمعیت فعال در پایان سال 1384 را به عنوان شاخص بپذیریم، نرخ بی‌کاری در پایان بهار 1389 به 18/73 درصد خواهد رسید!!)

باهوده است که فعالان آگاه جنبش کارگری اخیراً در مقالات خود از زوایای مختلف به ضرورت شکل‌بندی **جنبش اجتماعی بی‌کاران** نگریسته‌اند. صرف‌نظر از شکل ولونتاریستی پیشنهاداتی که در این مقالات آمده است، نمی‌توان از این مساله-ی مهم به ساده‌گی گذشت.

گذشته از آمار ضد و نقیضی که درباره‌ی نرخ بی‌کاری ارائه می‌شود، تعریف اشتغال نیز در ایران با کج فهمی‌های بسیاری مواجه است. در صورتی که زنان خانه‌دار، کارگران ساختمانی با مشاغل فصلی و دیمی، هفته‌ای دو ساعت کار؛ کارگران بی‌کار خانه‌نشین و برخوردار از بیمه‌ی بی‌کاری کمتر از هیچ، کارگران در جست‌وجوی کار (ثبت نام نشده در اماکن کاریابی)، فارغ‌التحصیلان بی‌کار - که گفته می‌شود نرخ بی‌کاری‌شان در حدود 70 درصد است - به صورت واقعی بررسی شود معلوم نیست نرخ بی‌کاری در ایران تا کجا صعود خواهد کرد. در هر صورت بی‌کاری و به تبع آن فقر از دلایل عمده و اصلی روسپی‌گری به شمار می‌رود. داور شیخاوندی (جامعه‌شناس در رشته‌ی جرم‌شناسی) - که از 5 دهه‌ی پیش تاکنون تحقیقات وسیعی در زمینه‌ی علل بزه‌کاری در ایران انجام داده است، با اشاره به معضل **بی‌کاری در ایران، فقر** را یکی از پی‌آمدهای بی‌کاری بر شمرده، و خاطر نشان شده است در جامعه‌ای که شب و روز از بی‌کاری سخن می‌گویند، **گسترده شدن** پدیده‌ی **روسپی‌گری** دور از ذهن نیست.

(اکرم دادخواه، مقاله‌ی: عوامل موثر بر روسپی‌گری زنان در ایران، شنبه، 2 / دی 1384)

همین محقق پس از نقل دو نظریه از دورکیم و کوئینگ، به درست و با دقت می‌نویسد:

«در ایران به دنبال تجربه‌ی **خصوصی‌سازی** و تجربه‌ی **بازار آزاد** در فاصله‌ی سال‌های 68 تا 76 طبقه‌ی نو کیسه‌ئی با ویژه‌گی‌های زنده‌گی اشرافی پا گرفت که نماد تبعیض و تناقض شد. تا آنجا که به نوشته‌ی رسانه‌ها 90 درصد ثروت در دست 10 درصد افراد و 10 درصد ثروت در اختیار 90 درصد مردم است. چنین است که عدم تعادلی ناگزیر **فقر عمومی** را گسترش داده و عوارض جانبی چون **فحشا** و سرقت را به دنبال داشته است.»

نویسنده به نقل از ساترلند بر **بی‌نتیجه‌گی روش‌های قضائی و مجازات متخلفین** و بی‌اثر بودن سیاست تهدید و ارباب اشاره کرده و یادآور شده:

«در ایران مجازات‌هایی که برای این زنان صورت می‌گیرد عبارت است از:

1. **اجرای حدود** که صد تازیانه را در برمی‌گیرد.

2. **سنگسار** در موارد خاص.

در ادامه‌ی مقاله موضوع "میغ" مورد انتقاد شدید قرار گرفته و گفته شده:

«اگر روسپی‌گری را فروش تن در مقابل پول بدانیم، در **ازدواج موقت** همین امر با پشتوانه‌ی قانونی صورت می‌پذیرد و زمانی بر آن واقع می‌شود.»

(سایت پایان: رساله‌ی گروهی جمعی از دانش‌آموخته‌گان دانشگاه صنعتی

امیرکبیر یا پلی‌تکنیک)

واقعیت این است که اگر بی‌کاری، مردان را به ارتکاب جرائمی مانند سرقت، توزیع مواد مخدر؛ قاچاق و... سوق می‌دهد در مقابل زنان بی‌کار با توجه به وضع بیولوژیک خود مستقیماً به گرداب روسپی‌گری پرتاب می‌شوند. بی‌هوده نیست که اقتصاددان پاچه ورمالیده‌ئی به نام جگدیش باگواتی، طی مصاحبه‌ئی تلویزیونی در پاسخ به آثار مخرب جهانی‌سازی امپریالیستی در کشورهای عقب‌مانده و ارائه‌ی راه‌حل برای برون‌رفت از این معضل (بی‌کاری و تقلیل دستمزد کارگران زن) با وقاحت کم مانندی **دختران فقیر را به اشتغال در صنعت سکس یا پذیرش فقر بیشتر** فراخوانده است. (نامردی و رذالت را ببین!)

### جهانی‌سازی و روسپی‌گری

واقعیت تلخ این است که جهانی‌شدن (سازی) سرمایه‌داری در جهان معاصر و به ویژه در عصر سلطه‌ی سیاه نئولیبرالیسم به شدت **کالائی کردن وجود انسان** را دستور کار قرار داده است. این نیز لابد از دست‌آوردهای پیشرفت تکنولوژی اطلاعات (IT) است که شبکه‌های فحشا و روسپی‌گری را با تنوعی شگفتناک به صنعتی جهانی و سخت پول‌ساز تبدیل کرده است. فقط در یک قلم بازار تولید فیلم‌های هرزه نگاری در آمریکا سالانه نزدیک به 12 میلیارد دلار سود به جیب سوداگران و سرمایه‌داران ریخته است. در شکل دیگر ماجرا، **مهاجرت‌های** ناگزیر بین-المللی کارگران بی‌کار شده و فقیر به گسترش صنعت تجارت سکس و توریسم جنسی افزوده است. مناطق داغی در اروپای شرقی، آسیای جنوب شرقی و آمریکای لاتین عملاً مسوولیت حل مشکل مازاد **اقتصاد سرمایه‌داری کازینو** را به عهده گرفته‌اند. در این اقتصاد پر سود زنجیره‌ی هتل‌داران پا اندازان حرفه‌ئی باشگاه‌های رقص، روسپی‌خانه‌ها، سالن‌های ماساژ و شبکه‌های تلویزیونی ماهواره‌ئی همه ساله **یک میلیون کودک** را وارد باز آزار تجارت سکس می‌کنند.

سازمان جهانی کار (ILO) آمار دقیقی از تجارت جنسی کودکان ندارد ولی تعداد آنان را بیش از 2 میلیون نفر ارزیابی می‌کند، که 98 درصد آنان را دختران و

2 درصد آنان را پسران بین 12 تا 17 سال تشکیل می‌دهند. به گزارش ILO بیش از 28 درصد اقتصاد تایلند و اندونزی و فیلیپین بر پایه‌ی صنعت سکس می‌چرخد. وجود شرم‌آور 400 هزار کودک روسپی در هند؛ 75 هزار فیلیپین؛ 800 هزار تایلند؛ 100 هزار تایوان؛ 200 هزار نپال؛ 300 هزار آمریکا؛ 500 هزار آمریکای لاتین و 2 میلیون برزیل، همان مدینه‌ی فاضله‌ئیست که قرار بود سرمایه‌داری برای کودکان به ارمغان آورد. در چرخه‌ی این جنایات هولناک گفته می‌شود **یک کودک در هر سال خدمات جنسی‌اش را به دو هزار نفر می‌فروشد.** این است آرمان شهر سرمایه‌داری.

## پایان سخن

بی‌کاری عامل هولناک عصر معاصر و افزایش آن نتیجه‌ی مستقیم بحران‌های سیکلیک سرمایه‌داری‌ست. از بی‌کاری زنان بارها به مراتب بیشتر از مردان آسیب می‌بینند. به این جدول توجه کنید:

فاکتورهای اقتصادی	زنان	مردان	نسبت زنان به مردان
نیروی کار	33	77	%43
درآمد به دلار آمریکا	5/77	14/15	%41
کادرها و متخصصین	13	87	%15
کارکنان حرفه‌ئی	34	66	%51
درصد بی‌کاری بزرگسالان	15/72	9/29	-

نتیجه‌ی تحقیقات فوروم اقتصاد جهانی در مورد ایران (2009) به نقل از: مرجان افتخاری 2010 فقر و تهی‌دستی زنان و کودکان در جهان و ایران

بدیهی‌ترین نتیجه‌ئی که از این جدول بر می‌آید این است که درآمد روزانه‌ی 14/15 دلار مردان و دستمزد متوسط 5/77 دلار زنان در روز نه فقط موید یک آپارتاید جنسی شدید است بلکه نشان دهنده‌ی فقر مضاعفی‌ست که زنان ایران تحمل می‌کنند. مرز این فقر با روسپی‌گری وقتی نازکتر می‌شود که بی‌کاری زنان تنها و بی‌پناه را نیز بر سیاهه‌ی آن اضافه کنیم. در چنین شرایطی یادش به خیر فروغ که گفته بود: "خانه سیاه است."



